پرونـده قضایی که ممکن اسـت دربـاره آن چیزهایی خوانده یا شـنیده باشـد را ببیند تا او هم نسـبت به آن پرونده، داوری دقیق‌تری داشته باشد تا نسبت به قضاوت صورت‌گرفته یا حکم صادرشده اقناع شود. به هر حال سینما به میانجی پرداختن به عواطف و احساسات انسان در موقعیت‌ها و کنش‌های مختلف به تماشاگر این امکان را می‌دهد که بهتر قضاوت و داوری کند. درواقع سینما می‌تواند به فهم‌پذیری، روایت‌های متنوع و اقناع مخاطب نسبت به یک پرونده قضایی کمک کند و افکار عمومی را به داوری و ارزیابی نسبت به آن وادارد. مثلاً وقتی یک جرم را نشان می‌دهیم به ریشه‌ها و دلایل جامعه‌شناختی آن بپردازیم یا شـخصیت یک مجرم را از منظر روانشناسـی تحلیل کنیم؛ مثل اینکه او در چه محیط و خانواده‌ای رشد کرده، چه کودکی و گذشـته‌ای داشـته و نقش این عوامل در وقوع جرم و جنایت چه بوده اسـت. درواقع ژانر دادگاهی صرفاً به گزارش تصویری یک پرونده و فرآیند قضایی آن نمی‌پردازد بلکه دلایل، شـرایط و زمینه‌های شـکل‌گیری آنها را هم بررسی و بازنمایی می‌کند و همین کار ویژه سـینما در ارتباط با پرونده‌های قضایی است کـه هم می‌توانـد به فهم‌پذیـری آن کمک کند، هم به‌شـکل ناخودآگاه نقشـی بازدارنده و پیشـگیرانه در گسـترش وقوع جرم داشته باشـد. به نظر من، خود قوه قضائیه باید پیش‌قدم شـود، از سـاخت و تولید فیلم‌های مستند و داسـتانی درباره پرونده‌های قضایی حمایت کند و خودش بودجه‌ای برای واحد سمعی و بصری داشته باشد که بتواند مثل ناجی هنر در نیروی انتظامی دسـت به تولید فیلم‌های دادگاهی بزند. مثلاً حضور یک جرم‌شناس و روانشناس در پروژه‌های سینمایی و در تولید فیلم‌هایی با محوریت پرونده‌های قضایـی، هم راهکار مؤثری برای تولید آثاری است که به‌لحاظ سینمایی و فرهنگی اثرگذار باشد، هم از اشکالات و نواقص حقوقی کمتری برخوردار باشد. این فیلم‌ها می‌توانند به یک آرشیو تصویری برای آسیب‌شناسی اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم تبدیل شوند.

یکـی از موانع این کار به‌نظرم همـان نگاه بدبینانه‌ای است که اتفاقاً در بخشی از بدنه قوه قضائیه وجود دارد و سـاخت فیلم‌هایی از این دست را مصداق سیاه‌نمایی می‌داند، نه آسیب‌شناسی...

بله، متاسـفانه این هـم یکی از چالش‌ها در زمینه سـاخت فیلم‌های دادگاهی اسـت. این درحالی‌اسـت که عدم بیان جـرم و جنایـت در جامعـه به میانجی سـینما و برچسـب سـیاه‌نمایی‌زدن به فیلم‌هایی که با رویکرد آسیب‌شناسـانه و از سـر دلسـوزی بـه بزهکاری‌هـای مختلـف اجتماعی می‌پـردازد، خـودش موجب گسـترش جـرم و جنایت در جامعه می‌شود کمااینکه ما در یک دهه اخیر شاهد افزایش آسیب‌های اجتماعی در جامعه هستیم. بسیاری از رفتارهای مجرمانه‌ای که در جامعه شاهدیم از سر بزهکاری‌های فردی یا اختلالات روانی نیست، بلکه حاصل نابرابری، ناعدالتی و ناکارآمدی‌هایی است که به گسترش فقر و فساد منجر شده و به گسـترش جرم در جامعه انجامیده؛ وگرنه آنها مجرمان بالفطـره نبوده‌اند. قوه قضائیه با حمایت از سـاخت چنین فیلم‌هایی فـارغ از اینکه به صنعت سـینما کمک می‌کند، جامعه را هم از وقوع جرم‌های بیشـتر مصمون کرده، حتی می‌تواند به‌واسطه خاصیت بازدارندگی این فیلم‌ها به کاهش جـرم و جنایت در جامعه کمک کرده و بار سـنگین و حجیم پرونده‌هـای قضایـی را از دوش دسـتگاه‌های قضایی خود بردارد. در این زمینه مشـاوران حقوقی که نسـبت به سینما هم اشراف و آگاهی نسبی داشته باشند، می‌توانند به ارتقای کیفی این فیلم‌ها کمک کنند.

اگر بخواهید به‌عنوان یک حقوقدان که منتقد سینما هسـتید و تجربه مشـاوره حقوقی چند فیلم و سریال را هـم داشـتید مثلاً به فیلـم «بی‌بـدن» بپردازید، چه اشکالاتی می‌گیرید؟

خب من در اینجا از ترکیب نگاه حقوقی و سینمایی به اثر نگاه می‌کنم؛ مثلاً می‌توانم به شـخصیت بازپرس این فیلم که نوید پورفرج نقـش آن را بازی کرده، ایراد بگیرم. هیچ شـباهتی به بازپرس سیسـتم قضایی ما ندارد. بازپرسی که در اتاق کارش، کت‌اش را درمی‌آورد و آسـتین‌هایش را بالا می‌زند و برای اینکه اقتدارش را نشـان دهد روی میز به‌شـکل خاصی می‌ایستد یا می‌نشـیند. یا در یکی، دو سکانس شاهد رفتارهای خودسرانه و خارج از وظایف حرفه‌ای از او هسـتیم و اساساً زبان بدن‌اش شـباهتی به اکت‌های یـک بازپرس در دسـتگاه‌های قضایی ندارد و بیشـتر یک کاراکتر تیپیکال است که نمی‌تواند شمایل واقعی یک بازپرس را آنطور که در ایران اسـت نشان دهد. خب یک مشاور حقوقی می‌تواند این نکته را به فیلمساز گوشزد کند تا او در شـخصیت‌پردازی و بازی گرفتن از بازیگران حواس‌اش به این نکته‌ها باشـد. مثلاً می‌تواند بـرای یک وکیل، قاضی یا بازپرس لحظه‌های خلوت و تنهایی بگـذارد و آنها را نه‌فقط در کسوت حرفه‌ای و قضایی که به‌عنوان یک انسان و شهروند هم نشان دهد.

به‌نظرم یکی از بهترین فیلم‌هایی که توانسـت فضای دادگاه و دستگاه‌های قضایی یا مثلاً شخص بازپرس را به خوبی و مطابق با واقعیت و در یک روایت رئالیسـتی به تصویر بکشد، فیلم «جدایی نادر از سیمین» بود و چقدر بابک کریمی در نقش بازپرس به واقعیت نزدیک بود.

موافقم. او بازپرسـی اسـت کـه در عین جدی‌بودن، از سـر دلسـوزی کار می‌کند. یکی از دلایل موفقیـت این روایت این بود که فرهادی فیلمسـازی است که پیش از ساخت این فیلم به محیط دادگاه رفت‌وآمد می‌کرد، از نزدیک محیط و آدم‌های این فضاها را مشاهده می‌کرد و از آنها در بازسازی صحنه‌های فیلـم خود بهره می‌گرفت. اساسـاً بخشـی از پژوهش قبل از ساخت فیلم همین است که فیلمساز یا فیلمنامه‌نویس به‌شکل عملی محیط‌های شـغلی را که می‌خواهـد در فیلم‌هایش به نمایش بگذارد، از نزدیک ببیند. یکی دیگر از شـخصیت‌های فیلم، پدرِ دختر است که سروش صحت نقش آن را بازی کرده است اما یک شـخصیت گم در بین کاراکترهاست که در برابر مادر قصه با بازی الناز شاکردوست، خیلی منفعل و خنثی رفتار می‌کند. پدری که دخترش مثله‌شده، باید خیلی برافروخته‌تر و کنشـگرتر از این‌ها باشد؛ درسـت برعکس پدر پسر با بازی پژمان جمشـیدی که بیش از اندازه تهاجمی اسـت و شـاخ و شانه می‌کشـد. متاسـفانه این کاراکترها بیشتر تیپ‌سازی شـده‌اند و فاقد کنتراسـت شخصیتی متناسـب با یک قصه ملتهب رئالیسـتی‌اند. کارگردان‌های جوان با وجود استعداد و توانایی‌هایـی که دارند کمتر از مشـاور اسـتفاده می‌کنند. مثلاً وقتی فیلم را سـاختند آن را به یک مشاور حقوقی نشان می‌دهند درحالی‌که مشـاور حقوقی باید در فرآیند سـاخت و حتی نگارش فیلمنامه در کنار پروژه باشـد تـا ایرادهای کار را قبل از سـاخت بگیرد و اصلاحات لازم اعمال شود. فیلم‌های جنایی، دادگاهی و قضایی ماهیتاً قصه‌های ملتهب دارند که برخی از کارگردان‌های جوان بیشتر دوست دارند از این ظرفیت برای مرعوب‌کردن مخاطب اسـتفاده کنند، بدون اینکه پشت آن نگاه عمیق جامعه‌شناختی یا مثلاً التزام و انطباق حقوقی وجود داشته باشـد. مسئله این است که مشاوره‌های حقوقی یا جرم‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و روانشناسانه درنهایت فیلم را از حیث منطق دراماتیک و ساختار سینمایی هم مستحکم‌تر می‌کند و به هویت فیلمیک آن انسجام می‌بخشد.

یکـی از نکاتی کـه درباره فیلم «بی‌بدن» مطرح شـد این بود که یک گفتمان سیاسـی یا ایدئولوژیکی پشت آن وجود داشـت که تلاش می‌کرد ایده و دیدگاه خاصی را مثلاً درباره قصاص، مطرح کرده تا از این حکم قصاص به‌مثابه یک ارزش اخلاقی دفاع کند. نظرتان در این باره چیست؟

خب مسـئله نگرش مفـرط ایدئولوژیک به پدیده‌هـا، همواره وجود داشـته و مانعی بر سـر بازنمایی واقعیت در سینما بوده اسـت اما در این فیلم اتفاقاً شـخصیت بازپرس فیلم و تخلف قضایـی و انتظامی‌ای کـه انجام می‌دهد درواقـع تلاش برای زمینه‌سـازی جهت عفو و بخشش اسـت، نه قصاص. در خود قوه قضائیه هم سـتادی وجود دارد به‌اسم ستاد عفو و بخشش که افرادی را تعیین می‌کنند که تا جایی که مقدور است تلاش کنند تـا اولیای‌دم را متقاعد کنند تا از قصاص صرف‌نظر کرده و عفو کننـد. البته در «بی‌بدن» پایان‌بندی هم معلق اسـت و معلوم نیسـت که قصاص صورت می‌گیرد یا عفو. یکی دیگر از مشکلاتی که شـاید از نگرش ایدئولوژیک به مسئله قضاوت یا مجریان قانون می‌شود این است که آنها را در شمایلی تیپیکال، آدم‌های خشـک و عصاقورت‌داده نشان می‌دهند که تصویری رئالیسـتی از واقعیت موجود در دسـتگاه‌های قضایی نیست. یکی از کارهای مهم مشـاور و کارشـناس حقوقی فیلم‌ها این است که تلاش کند تصویری کلیشه‌ای و جعلی از افراد قضایی در فیلم‌ها روایت نشود، فضاها و محیط‌های دادگاه و افرادی که در آن مشغولند با واقعیت منطبق باشند و تصویری تک‌بعدی، تخـت و دافعه‌برانگیز از شـخصیت‌های قضایی و حقوقی ارائه نشـود. در اغلب فیلم‌هایـی که در ژانر دادگاهی در سـینمای آمریکا می‌بینیم، این افراد سمپاتیک هستند و مخاطب آنها را پس نمی‌زند.

درنهایت در سـاخت یـک فیلم دادگاهی یـا اثری که براسـاس یک پرونده قضایی سـاخته شـده، کدام‌یک مهمتر است؛ وفاداری به اصل پرونده و حکم قضایی‌ای که صادر شده یا التزام به مقتضیات دراماتیک و جذابیت سینمایی فیلم؟

اولاً کسی که سراغ چنین مضامین، دستمایه‌ها یا پرونده‌هایی می‌رود، باید براساس واقعیت عینی سیستم فعلی قضایی یک پرونده‌ای را انتخاب کند که خود واجد جذابیت‌های دراماتیک و نمایشی باشد. بالاخره جذب مخاطب و بازگشت سرمایه هم اهمیـت خودش را دارد و فیلمسـاز باید بتوانـد جذابیت‌های نمایشـی فیلـم‌اش را بارورتر کند؛ بدون اینکـه در چرخه‌های ممیـزی ارشـاد یـا معاونـت پیشـگیری از جرم قـوه قضائیه قـرار گیـرد. به نظر مـن، از آن طرف یعنی از سـوی نهادهای نظارتی وزارت ارشـاد یا قوه قضائیه هم باید سعه‌صدری وجود داشته باشد تا بسـتر را برای سـاخت چنین فیلم‌هایی فراهم کنند و انعطاف‌پذیری بیشـتری داشته باشـند و هر نوع فیلم آسیب‌شناسی‌ای را با برچسب سیاه‌نمایی با دست‌انداز مواجه نکننـد. وقتی شـاهد افزایـش پرونده‌های جنایـی در جامعه هسـتیم، سـاخت این فیلم‌ها نـه ترویج کـه می‌تواند عاملی هشـداردهنده و پیشگیری‌کننده باشد، به جامعه تلنگر بزند و نسـبت به افزایش جرم و جنایت‌ها هشدار دهد تا از این طریق بتواند به کاهش آن کمک کند.

به‌نظرم این سـعه‌صدر در قوه قضائیه باید نسـبت به عملکرد خودش هم وجود داشـته باشد و فیلمساز اگر جایـی ناکارآمـدی و نقصانی در عملکرد دسـتگاه‌های قضایی در رسیدگی به پرونده‌ها بود، بتواند آن را نقد کند و با مشکل مواجه نشود.

من حتی پیشـنهاد دارم که واحد سمعی و بصری قوه قضائیه خودش بیایـد پرونده‌های مهـم را با همکاری مستندسـازان حرفه‌ای در قالب مجموعه مسـتندهای آسیب‌شناسانه تولید کرده و آن را برای مسـئولان و سیاست‌گذاران خود قوه قضائیه به نمایـش بگذارد تا آنهـا از طریق قاب تصویر بـا بحران‌های اجتماعی در جامعه، زمینه‌ها و دلایل جرم‌خیزی آشـنا شـوند و در جهت پیشـگیری از وقوع جرم اقدام کنند. این مستندها می‌تواند برای همه نهادهـای ذی‌ربط قضایی به نمایش درآید و به شناخت بیشـتر آنها از بحران‌های اخلاقی و اجتماعی در جامعه کمک کند. درواقع به‌جای بدبینی و سوءظن به ساخت چنین فیلم‌هایی، خود این ارگان‌ها باید پیش‌قدم شده و دست به تولید مسـتندهایی با محوریت موضوعات مربوطه بزنند که قرار است آن را برای شناخت و آگاهی بیشتر خود مسئولان به نمایش بگذارد و از سـینما و زبان هنر برای اصلاح جامعه بهره ببرد.

و در پایان نظرتان درباره فیلم «بی‌بدن» چیست؟

به نظرم «بی‌بدن» می‌توانست از این موضوع و دستمایه خیلی بهتر اسـتفاده کند؛ چه در شـخصیت‌پردازی، چه در مورد آن نگاه روانشناسـانه‌ای که در پس قصه می‌توانست وجود داشته باشد. استنباط من این است که کارگردان فیلم، آقای مرتضی علیزاده، بیشتر می‌خواست موقعیت حرفه‌ای خودش را تثبیت کند. فیلمسازی که سراغ پرونده‌های قضایی می‌رود، باید هم باروری نظری و شـناختی نسبت به سـوژه را به امری فزاینده تبدیل کند، هم نگرشـی جامعه‌شـناختی به موضوع داشـته باشـد، همچنین فرم حقوقی و جرم‌شناسـانه نسبت به سوژه داشـته باشـد. نکته دیگر اینکه در «بی‌بدن» ملـودرام باید در تعادل و توازن بیشتری با سوژه قضایی فیلم قرار می‌گرفت. اگر نقطه کانونی ملودرام در فیلم را الناز شاکردوسـت بدانیم، یک جاهایی بیـش از حد در نمایش ملودرام خـودش را به نمایش می‌گـذارد. اگر دوز این ملودرام به‌ویـژه در بازنمایی نقش الناز شاکردوست کمتر بود، امکان بیشتری برای پردازش به لایه‌های حقوقی پروند فراهم می‌شـد و سـاختار روایی فیلم هم در یک تعادل حسی بهتری قرار می‌گرفت. یا بازپرس این فیلم بیشتر یک کاراکتر سینمایی ضدکلیشه است تااینکه بازتابی رئالیستی از یک بازپرس دستگاه قضایی باشـد. اینجا واقعیت بازپرس، قربانی جذابیت سینمایی آن شده اسـت درحالی‌که بازپرس در فیلم «علفزار» با بازی پژمان جمشـیدی، شخصیت‌پردازی دقیق‌تر و واقع‌گرایانه‌تری دارد. مشاوره‌های حقوقی در همین جزئیات مهم اسـت که می‌تواند به رئالیستی‌تر شدن یک فیلم مرتبـط با پرونـده قضایی کمک کنـد تا حتی فیلـم از حیث سینمایی هم غنی‌تر شود.

درواقع ژانر دادگاهی صرفاً به گزارش تصویری یک پرونده و فرآیند قضایی آن نمی‌پردازد بلکه دلایل، شرایط و زمینه‌های شکل‌گیری آنها را هم بررسی و بازنمایی می‌کند و همین کار ویژه سینما در ارتباط با پرونده‌های قضایی است که هم می‌تواند به فهم‌پذیری آن کمک کند، هم به‌شکل ناخودآگاه نقشی بازدارنده و پیشگیرانه در گسترش وقوع جرم داشته باشد. به نظر من، خود قوه قضائیه باید پیش‌قدم شود، از ساخت و تولید فیلم‌های مستند و داستانی درباره پرونده‌های قضایی حمایت کند و خودش بودجه‌ای برای واحد سمعی و بصری داشته باشد که بتواند مثل ناجی هنر در نیروی انتظامی دست به تولید فیلم‌های دادگاهی بزند

شناسه آگهی: ۱۷۶۳۴۵۳

سازمان ثبت و اسناد املاک کشور- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان

آگهی ابلاغ مفاد آرا صادره از هیات قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در ثبت شرق اصفهان

دراجرای ماده یک قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی و برحسب ماده ۳ قانون مذکور آراذیل که از طرف این هیات مبنی بر تایید انتقال عادی و یا سهم مفروزی متقاضی صادر گردیده در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود تا شخص یا اشخاصی که به آرا مذکور اعتراض دارند از تاریخ اولین انتشار ظرف مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم نموده و در مهلت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض فرصت دارند نسبت به تقدیم دادخواست به دادگاه صالحه و ارائه گواهی مبنی بر طرح دعوی اقدام نمایند و اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه خواهد بود و در صورت انقضا مهلت و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نخواهد بود.۱- رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۰۲۰۲۷۰۰۴۲۲۴ مورخ ۱۴۰۳/۰۳/۲۱ محمدباقر خوشحالی فرزند محمد به شماره شناسنامه ۱۴ صادره از گلپایگان به شماره ملی ۱۲۱۹۵۷۳۰۵۱ در شش دانگ یک باب خانه احداثی بر روی قسمتی از قطعه زمین پلاک ۳۹ اصلی واقع در بخش ۱۸ ثبت اصفهان به مساحت ۲۳۶/۶۲ مترمربع خریداری مع‌الواسطه به صورت عادی از مالک رسمی محمدرضا کشاورز.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۳/۰۵/۱۵ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳/۰۵/۳۰

مهدی صادقی وصفی - رئیس منطقه ثبت اسناد و املاک شرق اصفهان

شناسه آگهی: ۱۷۶۳۵۲۱

سازمان ثبت و اسناد املاک کشور- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان - اداره ثبت اسناد و املاک اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین‌نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی

برابر رای شماره ۱۴۰۲۶۰۳۰۲۰۲۶۰۱۸۱۳۵ مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ هیات اول/موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان تصرفات فرهاد صالحی اشنی به شناسنامه شماره ۳۹ کد ملی ۱۰۹۱۹۹۶۰۷۵ صادره علویچه فرزند نصیر نسبت به سه دانگ مشاع از شش دانگ یک باب خانه به مساحت ۱۳۷/۷۱۹ مترمربع پلاک شماره ۵۵ فرعی از ۱۴۹۱۵ اصلی واقع در اصفهان بخش ۵ اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان طبق مبایعه‌نامه عادی مع‌الواسطه از طرف سیدمحمود بنی‌طباکوپائی موضوع سند ۵۱۸۵۳-۱۳۵۶/۰۸/۱۶ دفتر ۸۶ اصفهان محرز گردیده است. برابر رای شماره ۱۴۰۲۶۰۳۰۲۰۲۶۰۱۸۱۳۴ مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۵ هیات اول/موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمان‌های فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان تصرفات محترم محمد پورزفره به شماره شناسنامه ۴۴ کد ملی ۵۶۵۹۶۱۴۱۵۹ صادره کوهپایه فرزند قدرت‌اله نسبت به سه دانگ مشاع از شش دانگ یک باب خانه به مساح ۱۳۷/۷۱۹ مترمربع پلاک شماره ۵۵ فرعی از ۱۴۹۱۵ اصلی واقع در اصفهان بخش ۵ اداره ثبت اسناد و املاک شمال اصفهان طبق مبایعه‌نامه عادی مع‌الواسطه از طرف سیدمحمود بنی‌طباکوپائی موضوع سند ۵۱۸۵۳-۱۳۵۶/۰۸/۱۶ دفتر ۸۶ اصفهان محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می‌شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراض داشته باشند می‌توانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید، ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض، دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۳/۰۵/۱۵ - تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳/۰۵/۳۰

حسین زمانی علویجه - رئیس ثبت اسناد و املاک

گرامافون

موسیقی مرغ عزا

عطا نویدی
پژوهشگر موسیقی ایرانی

ایـن روزها صفحه اینسـتاگرام را که باز می‌کنیم شـاهد برنامه‌های متعدد اکران خصوصی و رونمایی از فیلم‌های جدید سـینمایی هسـتیم. بازیگرانی که بـا لباس‌های رنگارنگ، در میان طرفداران‌شـان مثل روزهای معمولی به ابراز احساسـات مردم پاسخ می‌دهند و جلوی دوربین عکاسان و فیلمبرداران ژست می‌گیرند و لبخند می‌زنند. فیلم‌های سـینمایی هـم در این روزها تعطیلـی ندارند در ژانرهـای مختلـف از جمله کمدی‌های پرسـروصدا و بزن‌وبکوب نیز اکران می‌شود. پلتفرم‌های متعدد هم زیر نظر ساترا با برنامه‌ی معمول و روتینِ سریال‌ها، تاک‌شوها، رئالیتی‌شـوها و... هر روز، به‌روزسـانی می‌شـوند و هیچ محدودیتی برای انتشار آن‌ها وجود ندارد. هنرهای دیگر نیـز از نمایش و جلوه‌گـری محروم نیسـتند، تئاترهای مختلف روی صحنه‌اند و نمایشگاه‌های هنرهای تجسمی هر روز در گالری‌های شـهر برپاسـت و خوشبختانه هیچ محدودیتی برای هیچ هنری نیست که البته این در جای خود بسیار هم پسـندیده است. این‌که چرخ تمام هنرها می‌چرخد اما چوب لای چرخ موسیقی می‌گذارند عجیب است، انگار که موسیقی فقط مرغ عزا باشد. موسیقی به بهانه‌ی ماه‌های محرم و صفر دوماه از صحنه محروم است، رسمی که سال‌هاست پدید آمده و کنسرت‌های موسیقی در دومـاه محرم و صفـر، همچنین مـاه رمضان ممنوع است. چند سالی است که ماه رمضان کمی از این قاعده مستثنی شده و برخی اجراهای جدی موسیقی تا پیش از آغاز شب‌های قدر اجازه فعالیت دارند باز این درحالی است که در ماه رمضان هم هنرهای دیگر تافته‌ی جدا بافته‌اند و فیلم‌های سینمایی چه کمدی، چه در ژانرهای دیگر تنها در سـه شب ایام شهادت اکران نمی‌شوند. نمی‌دانم این بدعت از کجا گذاشـته شده که دوماه کنسرت موسیقی باید تعطیل باشـد. احتمالاً در اوایل انقلاب که کنسرت بـه‌کل ممنوع بود، رایزنی‌هایی صـورت گرفت و احتمالاً مسئولان موسیقی آن دوره در رایزنی با بخش‌های مذهبی این سـه ماه را از کنسرت مستثنی کردند - البته همه‌ی این‌ها حدس و گمان نگارنده اسـت - اما به‌هر حال هنوز بنده و هیچ کدام از اهالی موسـیقی متوجه این موضوع نشده‌ایم که چرا فیلم‌های کمدی می‌توانند اکران شوند اما کنسـرت ارکستر سـمفونیک یا موسـیقی محلی یا موسیقی سنتی ممنوع اسـت. جالب‌تر است بدانیم که بسـیاری از خوانندگان پاپ که توان پرکردن سـالن‌های خارج از کشور را دارند، با مجوز وزارت ارشاد می‌توانند در هر کشور اروپایی و آمریکایی کنسرت برگزار کنند و ظاهراً تنهـا محدودیت در چهـار، پنج روز عـزاداری دهه‌ی اول محرم اسـت. گویی محرومیت موسیقی و ماه‌های محرم و صفر تنها محدود به جغرافیای ایرانی است! یاد دیالوگ «رضا مارمولک» در ابتدای فیلم و در دفتر مجاور می‌افتم که رضا برای آن‌که ثابت کند چقدر معتقد به اصول است ـ به‌رسم لات‌های قدیم ـ می‌گوید: «محرم و صفر و رمضون سـرقت تعطیل، گلاب به روتون نجسـی حـروم!» حالا انگار موسـیقی مصداق دزدی یا نجسی خوردن است که وزارت ارشاد این هنر را در سه‌ماه مذکور تعطیل می‌کند. موسیقی هنری شریف و با مبناهای علمی است. در این کشور هنرسـتان‌های موسیقی و دانشگاه‌های موسیقی وجود دارد. افراد بسـیاری طی هر سـال از دانشگاه‌های مختلف در مقاطع مختلف فارغ‌التحصیل می‌شـوند. در همین تهران بیش از ۸۰۰ آموزشـگاه موسـیقی، مجوز رسمی فعالیت دارند. چرا باید این هنر هنوز در کشور با اما و اگرها همراه باشد. چه شبهه‌ای برای موسیقی وجود دارد که این چنین مانند فرزند ناخواسـته به آن نگاه می‌شود؟ تعطیلی سه‌ماهه کنسرت‌ها به‌جز ضرر مالی میلیاردی که به صنعت موسیقی وارد می‌کند، اجراهای تمام سال را از توازن خارج می‌کند. هجوم کنسرت‌گذاران برای اجرا در تاریخ‌های بدون ممنوعیت، نوعی رانت برای آن‌ها که نفوذ بیشتری دارند ایجاد کرده است. شنیده می‌شود، گاهی برای تاریخ‌هـای ۱۰ روز مانده به محرم و صفر چنان ارقام هنگفتی پشت‌پرده میان تهیه‌کنندگان و سالن‌ها ردوبدل می‌شـود که اگر این ممنوعیت‌ها نبود، این چنین رانت و فساد ایجاد نمی‌شد. در پایان باید گفت، رفع ممنوعیت کنسرت در روزهایی به غیر از شهادت ـ مانند دیگر هنرها ـ تنها با یک گفت‌وگوی جدی از سـوی اصناف موسیقی ممکن اسـت تا شـاید روزی این ممنوعیت‌های بیهوده برداشته شود و موسیقی هم مثل همه هنرها دیده شود.